

برای اینکه انسان در بودن وجود ندارد بلکه در شدن است. پس انسان ایده‌آل هم چیزی در شدن است و نه در بودن که بگوئیم انسان ایده‌آل عبارتست از انسانی که این فضائل را باید داشته باشد. این حرف فلسفه است و اقیمت نیست که همان انسان ایده‌آل هم در شدن است. اما پس قرفش با دیگر شدن‌ها چیست؟ در جهش است. جهت شدن است که انسان ایده‌آل را از دیگران استانها ممتاز می‌کند.



در این مورد نیز همانگونه که از عبارات فوق روشن است دکتر شریعتی در مورد جهت دار شدن آدمیان با دکتر سروش همگام است و آن اشکال جهت‌دار کردن دین از دیدگاه دکتر سروش شامل نظر گاه دکتر شریعتی نمی‌شود.

اما نکته دیگری که جناب آقای دکتر سروش فرموده‌اند اینست که اساسا دین با مذهب فریه تر از ایدئولوژی است و حالا نوبت آنست که بهینم دکتر شریعتی در باب مذهب و ایدئولوژی چگونه می‌اندیشد.

دکتر شریعتی می‌گوید: فرق ایدئولوژی با مذهب چیست؟ مذهب به دو گونه است یکی علیه دیگری مثلا یکی اسلامی است متحط. اسلامی که جنایت می‌کند، اسلامی که ارتجاع و تکدیگر را بوجود می‌آورد، اسلامی که آزادی را قربانی می‌کند، اسلامی که در تاریخ همیشه توجیه کننده وضع موجود است و یکی اسلامی که با این اسلام بزرگترین مبارزه را کرده و خودش قربانی این اسلام

شده است اسلام یک رویه واقعیت ضد انسانی دارد که در تاریخ تحقق پیدا کرده و یک رویه حقیقت انسانی و ماوراء انسانی که بعنوان نخستین ایده‌آل و نخستین فلسفه و نخستین روح این سهضت بوده است و بعد در تاریخ بنام فرد اسلام نابوده شده است و چنانکه الان می‌بینیم حقایق اسلامی در محیط‌های اسلامی است که دارد قربانی می‌شود ۲۷. اما یک مذهب دیگر هم هست و آن ایدئولوژی است مذهب است که یک فرد و یا یک طبقه یا یک ملت آگاهانه انتخاب می‌کند. در مذهب سنتی کسی انتخاب نمی‌کند این پدر و مادرها هستند که گوینده لاله الا الله درست می‌کنند و کسی در آن دخالت ندارد نسل پیش است که نسل بعد را بر اساس لاله الا الله یا یک چیز دیگر می‌سازند اما مذهب بعنوان ایدئولوژی عقیده‌ای است که آگاهانه و بر اساس نیازها و نااهنجاریهای موجود و عینش برای تحقق ایده‌آلهایی که برای رفتن بطرف آن ایده‌آلها، این فرد، این گروه و یا این طبقه همواره عشق می‌ورزند انتخاب می‌شود. ۲۸ در تاریخ به دو مذهب یا سه دو مرحله تاریخی بر می‌خوریم.

مذهبی یا مرحله‌ای در تاریخ که در آن مذهب به شکل ایدئولوژی مطرح است و مرحله‌ای که مذهب به شکل سنت بومی و یا سنت قومی یا سنت اجتماعی است و یا تجلی روح جمعی و گروهی حدر این حالت هر کس که به این مذهب معتقد است از شکم مادرش همین جوری مومن بیرون می‌آید این مسلمان، بودایی، و یا حتی ماتریالیست و سوسیالیست، جغرافیایی اثری و ژنتیک است. در این مرحله ایدئولوژی چه مذهبی باشد و چه غیر مذهبی دیگر ایدئولوژی نیست سنت اجتماعی است، فرهنگ است و آگاهانه انتخاب نمی‌شود ۲۹. در رابطه با این موضوع پروفیسور حامد الکرچین می‌گوید: اگر بخواهیم دستاورد فکری شریعتی را در یک جمله خلاصه کنیم باید بگوئیم که او اسلام را نه بعنوان یک مذهب و نه به معنایی که معمولا در غرب رایج است، یعنی امری معنوی و اخلاقی که تنها و تنها به رابطه انسان و خالقش خلاصه می‌گردد، بلکه بعنوان یک ایدئولوژی یعنی دیدگاه جامع نسبت به جهان و واقعیت و طرحی برای تحقق کامل استعدادهای بالقوه بشری بطوری فردی

و جمعی به نحوی که پاسخ گوی فلسفه وجودی انسان باشد عرضه کرد. مابقی که واژه ایدئولوژی را در مورد اسلام که توسط دکتر شریعتی ارائه گردیده است عنوان می‌کنیم منظور این نیست که اسلام یک ایدئولوژی به معنای متعارف آن است بلکه منظور کلیت و جامعیت چنین اسلامیت است که صرفا به تزکیه اخلاقی فرد و برقراری پیوند معنوی بین او و پروردگارش محدود نمی‌گردد آنچه پایه و اساس نظریات شریعتی را تشکیل می‌دهد همان چیز است که خود او آنرا جهان بینی توحیدی می‌نامد. ۳۰ و در نهایت دیدگاه دکتر شریعتی اینست که ایدئولوژی خاصیتش انتخاب آگاهانه است و نمی‌تواند در برابر سنت گفته قومی تاریخی خودش تمکین کند که باز مذهب سنتی است و ایمان ایدئولوژیک نیست ۳۱

حالا نوبت آن است که اجمالا بهینم دکتر شریعتی چه معادلی برای ایدئولوژی مورد نظر خودش قائل بوده، دکتر شریعتی در مورد اصطلاح ایدئولوژی می‌گوید: این اصطلاح حتی در زبان اصلش لغت ندارد و بی تناسبی است. ما اصطلاحات درست‌تر و ضیق‌تری در فرهنگ اسلامی داریم از قبیل: مذهب، ملت، طریقت، کتاب، مرام و مسلک و اصطلاحاتی از این دست همگی شایستگی آنرا دارند که نعم البدل لفظ ایدئولوژی باشند.

کلمه ملت آنچنان که قرآن بکار می‌برد (مله ایکم ابراهیم) دقیقا به معنی ایدئولوژی به مفهوم امروز آنست. دو کلمه ایمان و عقیده بهترین نمونه‌های برتری لغوی و معنوی اصطلاح در زبان ما نسبت به معادل فرنگی آن یعنی ایدئولوژی است: ایمان، عقیده. ۳۲. از طرفی دیگر می‌بینیم که دکتر شریعتی تفکیکی بین ایدئولوژی مذهبی و غیر مذهبی قائل است که متأسفانه جناب آقای دکتر سروش چنین تفکیکی را مطرح نکرده‌اند و اینجا است که کم کم نقطه تاریک این ابهام بزرگ روشن می‌شود. دکتر شریعتی در مورد ایدئولوژی مذهبی و غیر مذهبی می‌گوید: ایدئولوژی‌های غیر مذهبی زائیده عقل فلسفی یا علمی انسانند و در سطح یک برداشت فکری و نظریه فلسفی یا علمی باقی می‌مانند، اما ایدئولوژی مذهبی دنباله طبیعی و تکامل یافته فریضه است که به درجه خود آگاهی رسیده و بنابراین شکل ارادی یافته و انتخاب می‌شود ایدئولوژی (غیر

هر دومی بخوردند از یک آنخور  
 این یکی خالی و آن پر از شکر  
 صد هزاران اینچنین اشیاء بین  
 فرشان هفتاد ساله راه بین ۱۱

**پاورقی:**

- ۱- سبلا کمان ش ۱۷ ص ۲۱
- ۲- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۰۷
- ۳- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۱۵
- ۴- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۳۳
- ۵- آذر ۳۳
- ۶- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۰۶
- ۷- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۱۶
- ۸- خبره‌تر از ایدئولوژی ۱۳۰
- ۹- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۲۱
- ۱۰- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۳۹
- ۱۱- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۲۷
- ۱۲- آذر ۳۳ ص ۲۵۷
- ۱۳- آذر ۷ ص ۱۹۹ و ۱۷۸
- ۱۴- آذر ۳۳ ص ۱۰۸
- ۱۵- آذر ۳۳ ص ۱۱
- ۱۶- آذر ۳۳ ص ۱۰۵
- ۱۷- آذر ۳۳ ص ۱۱۰
- ۱۸- جهان بین و ایدئولوژی (دکتر شریعتی) ص ۲۸
- ۱۹- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۰۸
- ۲۰- خبره تر از ایدئولوژی ص ۱۳۳
- ۲۱- جهان بین و ایدئولوژی ص ۹۲
- ۲۲- جهان بین و ایدئولوژی ص ۹۶
- ۲۳- خبره‌تر از ایدئولوژی ص ۱۳۰
- ۲۴- آذر ۲ ص ۲۴۴
- ۲۵- آذر ۶ ص ۳۸۳
- ۲۶- آذر ۳۳ ص ۲۱۷
- ۲۷- جهان بین و ایدئولوژی ص ۷۳
- ۲۸- جهان بین و ایدئولوژی ص ۷۸
- ۲۹- آذر ۳۳ ص ۷۹
- ۳۰- کتاب شریعتی در جهان ص ۱۸۸
- ۳۱- جهان بین و ایدئولوژی ص ۹۹
- ۳۲- آذر ۱۰ ص ۷۲
- ۳۳- آذر ۲۷ ص ۱۲۱-۱۲۱
- ۳۴- آذر ۲۷ ص ۱۲۴
- ۳۵- آذر ۲۷ ص ۱۲۰
- ۳۶- آذر ۱۶ ص ۷۲-۷۰
- ۳۷- آذر ۲۳ ص ۹۹
- ۳۸- آذر ۲۳ ص ۹۵
- ۳۹- کتاب ایدئولوژی جهان پلانسی ص ۱۱
- ۴۰- آذر ۱۶ ص ۷۲
- ۴۱- فتوی متوی دکتر اول لیلیات ۲۷۱-۲۷۸

آگاهی و انتخاب و ایمان است که این ایدئولوژی در مقابل مذهب تلقینی و مستی و موروثی و آباء و اجدادی قرار می‌گیرد که چنین تعریفی و چنین مفهومی با هیچکدام از تعاریف ایدئولوژی‌های سایر مذہبن سازگار نیست.

و شاید همین اختلاف در تعریف و مفهوم است که باعث بعضی شبهات می باشد و مشکلات عدیده ای در فهم این موضوع وجود آمده ، جان پلانسیانس در کتاب ایدئولوژی می‌گوید: باید گفت از مفهوم ایدئولوژی ممکن نیست چشم‌پوشیم، هر چند به نام دیگری از آن استفاده کنیم. ۲۹

و به همین دلیل است که آقای دکتر سروش ناچارند با تعریفی که از ایدئولوژی ارائه می‌کنند لیراسیم را از این لیست خط بزنند و بگویند این "سوری نیست و آقای کسی ورشده در کتاب تعریف اجتماعی لیراسیم را هم جزو ایدئولوژی ها ، به حساب می‌آورند.

در نهایت باید دید دکتر شریعتی در کل پروسه ایدئولوژی‌ریزه کردن دین چه آرمانی را دنبال می‌کرده؟ دکتر شریعتی می‌گوید:

آنچه من آرزو دارم و در جستجوی آنم، بازگشتن به اسلام به عنوان ایدئولوژی است و آنچه هست (در میان عوام و حوام فریبان که هیچ نیست جز همانها که می‌بینند و کاش نبیند) در میان علما و مجامع مذہبن جدی و علمی ما ، اسلام بعنوان یک فرهنگ مطرح است یعنی مجموعه انباشته کلام و لغت و فلسفه و رجال و فقه و اصول و عقیده که البته در جای خود یعنی دنیای علم و تحقیق و تحصیل و تدريس ترجمه و عزیز است اسلام بعنوان ایدئولوژی را از شناخت علمی و تحلیلی و مقایسه‌ای پنج اصل می‌توان یافت:

- ۱- الله ۲- قرآن ۳- محمد(ص)
- ۴- صحابی نمونه ۵- حدیثه ۴۰

آیا براسی ایدئولوژی مورد نظر دکتر شریعتی همان ایدئولوژی مورد نظر دکتر سروش با همان اوصاف ذکر شده می‌باشد تا به آن نتیجه شوم استنباط و تحصار و جزئیت و قتلگناه تفکر و توتالیتراسیم منتهی شود؟

هر دو گون زبور بخوردند از محل  
 یک شد زان نیش وزین دیگر فصل

مذهبی) تنها یک کار ذهنی است اما مذهب در عین حال ریشه در جان آدمی دارد و از عمق وجودی او سرچشمه می‌گیرد. ۳۳ و اگر از دکتر شریعتی بپرسیم که مذهب چیست جواب می‌دهند: مذهب نوعی ایدئولوژی است مبتنی بر یک جهان‌بینی تلقینی و بزمی از انسان و ربطش با جهان و سیستمی از ارزشها و مجموعه‌ای از آئین‌ها و احکامی که از این جهان بینی نشأت می‌گیرد. ۳۴

بنظر من، بهترین تعریف از مذهب اینست که مذهب یک ایدئولوژی است و بهترین تعریف برای ایدئولوژی این که ایدئولوژی ادامه فریضه است. ۳۵ و اگر بپرسیم ایدئولوژی در این مکتب چیست جواب اینست که: در یک کلمه ایدئولوژی در این مکتب اسلام است. اما کدام اسلام؟ این است که ناچارم توضیح بدهم و مشخص کنم و خودم را تبرئه کنم و رویه منفی هر کلمه‌ای را که رویه مشهور و معروف آنست لغی کنم و بگویم که اسلام اوردن، نه کعب الاحبار، اسلام عدالت و رهبری نه اسلام خلافت و طایفه و اشرافیت، اسلام آزادی و آگاهی و حرکت نه اسلام استوارت و حساب و سکون. و ۳۶

دکتر شریعتی تعاریف متعددی از ایدئولوژی دارد که چند مورد آن را فیلاً مطرح کردیم و موارد دیگری نیز وجود دارد از جمله: ایدئولوژی عبارتست از عقیده، عقیده عبارتست از ۱- نوع تصور و تلقینی که ما از جهان ، از زندگی و از انسان داریم ۲- برداشت و ارزیابی خاصی که بر این اساس نسبت به مسائلی که با آنها در ارتباطیم و پیرامون اجتماعی و فکری ما را می‌سازد داریم مرحله دوم ایدئولوژی است و مرحله سوم ۳- عبارتست از پیشنهادها، راه حل ها، و همچنین نشان دادن نمونه‌های ایده‌آل ایدئولوژی خاصیتش انتخاب آگاهانه است. ۳۷

روشنفکر شاخصه‌اش انسانی است که دارای ایدئولوژی آگاهانه است. آگاهی را به خاطر یادآوری اضافه می‌کنم و الا ایدئولوژی نمی‌تواند غیر آگاهانه باشد چون در اینصورت سنت است. ۳۸

از مجموع تعاریف و خصوصیات که دکتر شریعتی برای ایدئولوژی قائل است چنین بر می‌آید که او ایدئولوژی را معادل مذهب آگاهانه انتخاب شده می‌گیرد که جهان مایه این ایدئولوژی شناخت و

ها به ذهنشان می‌آید. حالا به هر حال ما کلمه انقلاب را بر اساس همین تعادلی معنایی که در جامعه خودمان است داریم بکار می‌گیریم ما در ذهن خودمان انقلاب را به معنای تظاهرات ۱۳

ماهه آخر حکومت شاه یعنی از دی ماه ۵۶ تا بهمن ۵۷ می‌گیریم. در حالی که الزاما انقلاب به این معنا نیست. انقلاب در ذهن ما مساوی با تظاهرات است. اما در عین حال، حالا اگر همین را به عنوان قرارداد بین اذهانی بین خودمان بگیریم، شریعتی خواهان انقلاب نبود و چنان صریح و روشن در این رابطه بحث کرده که اساسا جای هیچ تفسیری هم باقی نگذاشته است. یعنی چنین نیست که برداشت و قرأت بنده چنین باشد. این جملاتی که می‌گوییم، عین جملات شریعتی است. ما باید چند نسل کار بکنیم تا به نتیجه برسیم. کوتاهترین راه درست ترین راه نیست. من هر انقلاب گوشه مدتی را فاجعه می‌دانم. انقلاب قبل از

خودآگاهی فاجعه است و ما حتی امتیازات قبل از انقلابمان را هم از دست می‌دهیم و صد سال به عقب برمی‌گردیم. اینها عین جملات او است و من اصلا تفسیر و تامل نمی‌کنم. در کفرانسی نفت آبادان این بحث را کرده، در درسیخ از آرزوهایش این بحث را کرده. حالا من در بحثی که روی استراتژی شریعتی داشتم و دفتر پژوهش های فرهنگی دکتر شریعتی تکذیب کرده، این ها همه آدرس هایش است که شریعتی کجا این بحثها را کرده و اساسا وقتی شریعتی از خارج از کشور برگشت به ایران، تصمیم به انقلاب نداشت. شریعتی همزمان و هم نسل است با عده زیادی از مبارزین آن دوره افرادی که حالا دیگر به اسم اکثرا می‌شناسید. دکتر یزدی، قطب زاده، جلال‌الدین فارسی، بنی صدر و... دیگر افرادی که همه سابق مبارزانی داشتند. به هر حال اینها خارج از کشور بودند و هیچ کدام تا قبل از پیروزی انقلاب به ایران بازنگشتند و موقعی که

تصویر شده که گویا شریعتی به دنبال یک انقلاب در ایران بود ۱ به مفهومی که امروزه ما در چهره های کهنه در جامعه خودمان به اسم انقلابی می‌شناسیم.



## اصلاح انقلابی

### رضا علیجانی

(بحث من در این رابطه است که شریعتی خواهان یک اصلاح ریشه‌ای و بنیادی در ایران بود نه خواهان یک انقلاب سیاسی فوری و فوئی و آن شکلی که حالا ما در ذهنمان است) البته کلمات قراردادی هستند. بحث زبان‌شناسی نیز نمی‌خواهم بکنم. مابقی کلمه انقلاب را بکار می‌بریم سریع در ذهنمان با توجه به حافظه تاریخی که داریم تظاهرات و به خیابان ریختن و شیشه پاشن را شکستن و لاستیک آتش زدن در ذهنمان تعادلی می‌شود ولی همین کلمه انقلاب را اگر فرضا در امریکای لاتین کسی بکار ببرد، در ذهن مخاطبان تظاهرات و آتش سوزی و شیشه پاشن شکستن نمی‌آید. به کوه رفتن و اسلحه به دوش انداختن و حمله به پایگاه های پلیس و امثال این

به نام خداوند دانایی، توانایی و پارسایی. من در ابتدا تشکر می‌کنم از انجمن اسلامی دانشکده ادبیات و بویژه لیتکاری که به خرج دادند و به جای سال مرگ شریعتی سالروز تولد شریعتی را بزرگ داشتند به هر حال چه در طول تاریخ و بویژه در سالهای اخیر ما به ملت عزادار و شیون و غم و مرگ تبدیل شدیم و بزرگداشت تولد می‌تواند خودش ابتکار ارزنده‌ای باشد. ضمن اینکه در فرهنگ خودمان حتی در فرهنگ مذهبیان هم ما تولدها را بزرگ می‌داریم. تولد پیامبر، تولد امام علی، صیحه و حتی مبدأ تاریخ هجری هجرت پیامبر است یعنی سال شماری بر اساس هجرت پیامبر از مکه به مدینه قرار داده شده نه بر اساس وفات پیامبر.

پس از اینکه شاید بشود بر این مسئله تأکید کرد که برای نسل ما شریعتی چهره و سیمایی داشت که شاید نسل جوان و نسل جدید آن ادراک را و آن رابطه حسسی و وجودی و شعوری را با شریعتی شبیه نسل ما نداشته باشند. نسل ما در شریعتی پاسخ های جدی به نیازهای دوران خودش را جستجو می‌کرد چون که شریعتی پاسایی در سنت داشت و پای در نوگرایی. به هر حال نسل سرگشته راه حق در دوران ما در شریعتی آرامش می‌یافت. و من هیچگاه آرزو نمی‌کنم جای نسلی باشم که از چنین الگوهایی یا از چنین علایم راهس بی‌بهره باشد. اما در دوران جدید و بویژه در چند سال اخیر چهره‌ای از شریعتی توسط برخی از صاحب نظران مطرح شده که به نظر من در بد فهمی شریعتی کمک کرده است. بحث من اصلاح طلبی در اندیشه شریعتی است. بحثم را در این کانال پیش می‌گیرم. به هر حال از شریعتی در چند سال اخیر چهره‌ای ترسیم شده که برای کسانی که در نسل گذشته با شریعتی آشنا بوده‌اند، کمی غریب به نظر می‌رسد. و عکس العمل و واکنش شان هم بطور خودبه خودی و ناخودآگاه به خاطر فاصله‌ای است که با چهره واقعی شریعتی دارند. چنین

شریعتی خواست به ایران برگردد، به او گفتند شما به ایران نروید. چون یک دانشجوی مسئله‌دار هستید. البته شریعتی آن موقع شریعتی ای که الان در ذهن ما است، نبود یک دانشجوی فعال سیاسی بود که مطالب سیاسی هم در نشریات خارج از کشور نوشته بود. طنز نندی علیه شاه بکاربرده بود. شب مقالات سیاسی اش الان هست گفتند شما یک دانشجوی مسئله‌دار هستی اگر بروی سر مرز می‌گیرندت.

جواب دکتر شریعتی این بود که ما

بایستی برویم یک کار فرهنگی

درازمدت بکنیم و این راه های پارلمانی

مسلحانه‌ای که حالا هست هیچ کدام

جواب نمی‌دهند و برگشت پذیر است.

ما بایستی یک تحول بنیادی فرهنگی در

جامعه‌مان ایجاد بکنیم و مبنای آن در

داخل کشور است. می‌دانم برگردم ایران من

را می‌گیرند و همین اتفاق هم می‌افتاد، سر مرز

دستگیرش کردند و این استاد ساواک که سه جلد

منتشر شده، این مطالب را آورده است. شریعتی

برگشت به ایران که کار فرهنگی بکند و برنامه

هایش را تئوریزه کند و به عنوان یک استراتژی

مطرح کند. اما در مقابل استراتژی های مسلحانه

از سوی طیف های مختلف دنبال می شد.

شریعتی از این منظر یک اصلاح طلب است

انان در جامعه ما اصلاح و انقلاب به عنوان یک

امر دوگانه ای مطرح شده که این دوگانگی باید

یک مفهول تفسیر شود یعنی اصلاح طلبی و

انقلاب طلبی بایستی تفکیک شود در دو حوزه

روشن و هدف مثنی و غایت یک گروه اصلاح

طلب در روشن هستد برخی خواهان اصلاح

طلبی در غایت و هدف هم هستند، یعنی نهایتا

طرف دار یک نوع رفرماسیون در حوزه قدرت

سیاسی یا ساختار اقتصادی هستند و بالمعکس. اما

الزاما این دو حوزه همگن و یکسان نیستند چه

کسی می‌تواند در روشن اصلاح طلب باشد و در

هدف انقلابی. من پادم هست در دهه فجر سال گذشته روزنامه صبح امروز سرمقاله ای داشت به اسم «اصلاح انقلابی» که این تعبیر شریعتی است. بعضا ما در روشن اصلاح طلب اما در هدف انقلابی هستیم. البته مثال هایی که زده بود عمدتا اقتصادی بود. این ساختار اقتصادی باید کاملا تغییر کند. ما نمی‌خواهیم تغییرات بنیادی داده شود. پس ما اصلاح و انقلاب را وقتی به عنوان دو واژه بکار می‌بریم بایستی دقت کنیم در ادبیات سیاسی کنونی ما هم بین روشن و هدف مرتب خلط می‌شود. بایستی این دو حوزه را تفکیک بکنیم ما اصلاح طلب در روشن، یا در هدف هستیم.



شریعتی بحثی دارد در کتاب فاطمه فاطمه است. بحث شریعتی در رابطه با تقد سنت است البته نه تقد قدرت. این را در ذهنتان تفکیک بکنید من از درون آن نتیجه می‌گیرم که در رابطه با تقد سنت شریعتی می‌گوید چند تا رویه وجود دارد. در مواجهه با سنت چند تا رویه محافظه کاری است که می‌خواهد سنت را کاملاً حفظ کند. اساساً می‌گوید جوامع را سنتهاشان حفظ کردند. سنت هم فقط جنبه فرهنگی ندارد. جنبه سیاسی و جنبه های دیگر هم دارد مثلاً استبداد شرقی یک امر جا افتاده ای در شرق و در جامعه ایران است که سنت جامعه ایرانی بوده است. به

هر حال برخی محافظه کارند و برخی خواهان رفرم در سنت. می‌گویند ما نباید آرام آرام و به تدریج سنت ها را تغییر بدهیم و گرنه جامعه واکنش نشان می‌دهد و کنسالی را که خواهان دگرگونی در سنت هستند، اپزوله می‌کنند و حذف می‌کند. برخی خواهان برخورد انقلابی با سنت هستند. می‌گویند اساساً سنت اصلاح شدنی نیست و ما بایستی ناگهان و یک باره با سنت برخورد بکنیم. و بر ویرانه های آن یک بنای جدید را تاسیس کنیم. شریعتی به عنوان یک ناظر بی طرف نقاط مثبت و منفی هر کدام از این دیدگاه ها را بیان کرده، مثلاً گفته اگر بخواهید انقلابی برخورد کنید سنت نابود شدنی نیست! چنان در مقابل شما گارد می‌گیرد که شما خودتان جاده صاف کن و تقویت کننده نیروهای سنتی خواهید شد. یا وقتی به اصطلاح رفرم سبت ها را تقد می‌کند می‌گوید: شما می‌خواهید گام به گام و آرام آرام سنت را تغییر بدهید. حافظان و متولیان سنت آن قدر به شما زمان و وقت نمی‌دهند که این مسئله را به مقصود برسانید. آن ها قبل از مردم سنت زده آگاه می‌شوند و علیه شما برمی‌خورند و همه آن چیزهایی که شما رشته کردید یا به تعبیر درست تر، پنبه کردید آن ها رشته می‌کنند و این روند اصلاحات نمی‌تواند پیش برود، چون مخالفان اصلاحات هشیار شوند و به سرکوب اصلاحات می‌پردازند. شریعتی معتقد است پیامبر یک روش جدید آورد.

معتقد است پیامبر روش جدیدی آورد. اگر پیامبر می‌آمد و در روز اول با تمامی سنت ها مقابله می‌کرد پیامبر سرکوب و حذف می‌شد و اگر هم می‌خواست رفرمیشی برخورد بکنند به نوعی دیگر حذف می‌شد. پیامبر با فرم سنت زیاد کلنجار نرفت. فرم ها را تا حدود زیادی حفظ کرد. اما در محتوای سنت انقلاب و دگرگونی ایجاد کرد. دیگر بسیاری از مناسک یا حتی احکامی که در اسلام بود مفاهیم و واژگانی که در اسلام است در عرب جاهلیت هم هست. پیامبر آن ها را گرفت حج در عرب جاهلیت هم بوده

پیامبر این‌ها را گرفت و آن محسوس و درون مایه خودش را در آن دمید (پس) و در اینجاست که تعبیر اصلاح انقلابی را می‌آورد پس ما در حوزه فرهنگ می‌توانیم بین فرم و محسوس تفکیک قابل بشویم. می‌توان در فرم اصلاح طلب بود ولی در هدف و محسوس انقلابی. می‌توان در سنت حوزه فرم و محسوس را تفکیک کرد در نقد قدرت می‌توان روش و هدف را تفکیک کرد به نظر می‌رسد که می‌توان با الهام از آموزه شریعتی و با الهام از رفتار شریعتی، استراتژی و خط مشی او را می‌توان تبیین کرد. برای پیش بردن این استراتژی خطر کرد و به ایران بازگشت و استراتژی فرهنگی را برای در پیش گرفت با بحث‌هایی همانند: بازگشت به خویش‌زمنی فرهنگی، تجدید بنای فرهنگی، استخراج و تصفیه منابع فرهنگی و... هر چند در ذهن ما این مفاهیم با انقلاب و تظاهرات درهم تنیده شده و رادیکالیسم درون آثار شریعتی هم به این موضوع دامن می‌زند دکتر بهشتی یک تعبیری دوساره پیدایش انقلاب به کار برد گفت انقلاب ایران کنار خشم ————— منقذ ————— خودش از خ آیت الله خمینی، شین شریعتی و میس مجاهدین بودند.

حالا در اذهان ما خط بحرانی - شین و مهم باهم در هم تنیده اند و امروزه نسل جدید باید بچشد این‌ها را در ذهن خود تفکیک کند. اما در عین حال با بهره‌گیری از آن اصلاح انقلابی که شریعتی در رابطه با نقد سنت می‌گوید می‌توان به اصطلاح به اصلاح انقلابی در نقد قدرت رسید از اینجا به بعدش دیگر بازخوانی شریعتی است با توجه به گفتار و رفتار شریعتی و فکر می‌کنم الان به دوره جامعه ما می‌خورد.



به گمان من شریعتی مروج اصلاح انقلابی در ایران بود. شریعتی خواهان حرکت انقلابی به مفهومی که در ذهن ما است یعنی تظاهرات کردن و بسیج توده

و تغییر حکومت نبود. هر چند به گمان من انقلاب آزادی نیست نه شریعتی می‌تواند آزاده کند جلوی انقلاب را بگیرد و نه کسی می‌تواند آزاده کند انقلاب کند. انقلاب یک امر طبیعی است یکا زایمان طبیعی است و خود بخود پیش می‌آید و معمولا دیکتاتورها هستند که انقلاب را با بستن همه راه‌های اصلاح طلبی و راه‌های حرکت مسالمت‌جویانه بر مردم تحمیل می‌کنند. انقلاب معمولا به مردم تحمیل می‌شود چون مردم عموما خواهان آرامش و عدالتا خواهان یک رول آرام در زندگی منطقی خودشان هستند. کسی خواهان خطر کردن و ورود به شرایط فوق‌العاده نیست. به هر حال الان با الهام از آن دوگانه سازی می‌توان گفت که شریعتی مروج اصلاح انقلابی بود. در روش اصلاح طلب و در غایت انقلابی. یعنی در غایت خواهان دگرگونی و تغییر اساسی مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بود که خودش در آموزه سه گانه زور و تزویر پردازش می‌کرد و در این حرکت بر عنصر آگاهی تأکید ویژه داشت شریعتی نه حرکت برایش اصالت داشت نه تغییر قدرت برایش اصالت داشت. برای شریعتی انسان و آگاهی مسئله اصلی بود شاید بتوان گفت پایتخت اندیشه شریعتی، انسان است و پر حجم ترین فرهنگ و ادبیات شریعتی، انسان شناسی شریعتی است.

شاید بیش از ۵۰ درصد حرف‌های شریعتی انسان شناسی است. نه حرف‌هایی را جمع به انقلاب و حرکت در جهت تغییر جامعه. جمع‌گرایی شریعتی؛ جمع‌گرایی مومنیستی نیست. مومنیسم را به مفهوم جامعه‌شناسی می‌گویم نه مفهوم اقتصادی آنش یا به تعبیر دیگر به یک نوع الیدیورالیسم ماوروی مومنیسم معتقد است. یعنی به یک نوع فرودست ماوروی جمع اعتقاد دارد. من یادم می‌آید آقای زینا کلام در یکی از سالگردهای شریعتی این تعبیر را یکبار برده بود که در نهایت شریعتی فردگرا بود. اما شریعتی در نهایت لبره‌دهش‌رهای و فلاح انسان برده برای او جامعه و اجتماع بستری برای رهایی و فلاح آدمیان به حساب می‌آمد از نظر او در جامعه‌ای که فساد استبداد و خشونت حاکم باشد انسان به تعالی فکری اخلاقی نخواهد رسید به هر حال پایتخت اندیشه شریعتی و پر حجم ترین بخش آثار شریعتی انسان‌شناسی شریعتی است. برخلاف برخی از برزانات که فقط بهشتیان مومنیسم و انقلاب و حرکت بود. شریعتی برای آن‌ها بحث از الیتاسیون، اگرستانسالیسم، کوپرو، هبوط می

گفتند مجاهدین و شریعتی در مقابل هم موضع‌گیری داشتند. تا حدی که احمد رضانایی، روی پله‌های حسینیه ارشاد گفت کار شما به نفع ساواک است و شریعتی جواب داد: نه من کاری می‌کنم که مردمی که شما را در خیابان می‌بیتند دستگیرتان می‌کنند. نحویل ساواک می‌دهند. به شما پناه دهند یعنی مردم آگاه بشوند به هدفی که شما می‌خواهید برسید و از آن جا به اصلاح طلبی در روش می‌رسد. پسون برای شریعتی قدرت مسئله نیست. صرف حرکت، تحول و دگرگونی مسئله نیست. چون که می‌گوید: انقلاب قبل از خود آگاهی جامعه است. ما صد سال به عقب بر می‌گردیم. بعدش اضافه می‌کند نزدیکترین راه در تاریخ هیچگاه درست‌ترین راه نیست. برای شریعتی رشد تک‌تک انسان‌ها، رهایی این‌ها را از ا زندان به تعبیر خودش زندان تاریخ، طبیعت، جامعه و خویش این مسئله اصلی است و از همینجا به رشد و رهایی مردم می‌رسد. من برای عینی تر کردن مسأله برایتان مثال از آیت‌الله طالقانی می‌زنم که آیت‌الله طالقانی همیشه خودش را مدبر و پندکار مردم می‌دانست همیشه می‌گفت کارها را به مردم بسپارید ما به این مردم خیلی بدهکاریم. ما به این مردم خیلی قول دادیم ما سرمنده مردم هستیم. چرا طالقانی چنین احساسی داشت؟ چرا طالقانی سهم طلبی نداشت؟ برای طالقانی نجات مردم مهم است نه اینکه قدرت به اسم خودش باشد. در آن سطح معروفش در ۱۷ شهریور می‌گوید که شوراهای مطرح کردیم این می‌گوید شاید آن می‌گوید باید بعد می‌گوید می‌پرسد که اگر شوراهای باشد ما چه کاره‌ایم. این یک احساس است در سیاست، از آن مبنای انسان‌شناسی در می‌آید که خودش را میهمان مردم می‌داند و مردم را میزبان جامعه می‌داند و متأسفانه در بین بسیاری از مستبدین درست این رابطه وارونه است. خودشان را میزبان جامعه و صاحب جامعه احساس می‌کنند و مردم را میهمان جامعه حساب می‌کنند. یعنی میهمان است که معمولا خودش را با میزبان تطبیق می‌دهد به نظر من یک مقدار الحراف در انسان‌شناسی است. یک مقدار تقلیل انسان است.

یک نوع معرفت‌شناسی ایده‌آلیستی در سالیان اخیر در جامعه ما تبلیغ شده که انسان را به خود تقلیل می‌دهد همانگونه که در دهه ۵۰ مارکسیست‌ها و مارکسیست‌زده‌ها انسان را به منافع اش تقلیل می‌دادند.

سوز و تبدیل به مسئله کرد جدی تر و پر حجم تر به آن پرداخت. نه اینکه اولین نفری باشد که این بحث را مطرح کند. به هر حال اما شریعتی هنوز در جامعه ما زنده است. همین تیراژ کتابهایش، همین جلساتی که تشکیل می‌شود نشان می‌دهد شریعتی به میراث تاریخی تبدیل نشده است.

ولی هنوز در جامعه ما شریعتی زنده است هنوز به میراث تاریخی تبدیل نشده است. هر چند گفتیم شاید این بدبختی تاریخی ما است. ای کاش آنچنان جامعه ما متحول می‌شد که ما حالا از شریعتی به عنوان یک میراث تاریخی فقط، فقط به عنوان یک میراث تاریخی ارزش یاد می‌کردیم. و ما نه تنها از شریعتی بلکه از روشنفکران دوران مشروطیت هم نمی‌توانیم به عنوان میراث یاد کنیم.

از اینجا به بعدش دیگر بسازخوانی شریعتی است با توجه به گفتار و رفتار شریعتی و فکر می‌کنم الان این به درد جامعه ما می‌خورد. به گمان من شریعتی مروج اصلاح انقلابی در ایران بود. شریعتی نه خواهان حرکت انقلابی به مفهومی که در ذهن ما است یعنی تظاهرات کردن بسج توده ای و یک حکومت را تغییر دادن بود. هر چند به گمان من انقلاب ارادی نیست نه شریعتی می‌تواند اراده کند جلوی انقلاب را بگیرد و نه کسی می‌تواند اراده کند انقلاب کند. انقلاب یک امر طبیعی است یک راهبان طبیعی است و خود بخود پیش می‌آید و معمولاً هم دیکتاتورها هستند که انقلاب را بر مردم تحمیل می‌کنند یعنی با بستن همه راههای اصلاح طلبی و مرور کردن راههای به اصطلاح حرکتیهای مسالمت جویانه انقلاب معمولاً به مردم تحمیل می‌شود پسون مردم عموماً خواهان آرامش و عمدتاً خواهان یک روال آرام و زندگی منطقی خودشان هستند. گوی خواهان خطر کردن و ورود به شرایط فوق العاده نیست. به هر حال الان با الهام آن دوگانه مسالمت می‌توان گفت که شریعتی مروج اصلاح انقلابی بود. در روش اصلاح طلب و در غایت انقلابی یعنی در غایت خواهدن دگرگونی و تغییر اساسی مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بود که خودش در نه گانه زرد و لرد و تزویر به قولی پردازش می‌کرد و در این حرکت بر عنصر آگاهی تاکید ویژه داشت، بر عنصر آگاهی تاکید ویژه داشت. شاید بتوان گفت پانصدتقدیر شریعتی، انسان است و پر حجم ترین فرهنگ و ادبیات شریعتی، انسان شناسی شریعتی است.



و طرح هیچ کس پیروز نمی‌شود. برای بروز یک حادثه تاریخی مجموعه عوامل و عناصر نقش دارند. شریعتی هم رنگ خودش را بر دوره خودش می‌زند و می‌رود و اثر ماندگاری هم می‌گذارد و آنچه که امروز برای ما مهم است اینکه ما با شریعتی چگونه برخورد کنیم.

بین ما و شریعتی یک انقلاب فاصله است. بین ما و شریعتی یک انقلاب فاصله است و این فاصله کسی نیست. بر این اساس ما بایستی تفاوتها و افتراقاتی را که بین دوره ما و دوره شریعتی است را خوب درک بکنیم. اما در عین حال اشتراکاتی هم وجود دارد. در مصاحبه آقای دکتر سروش با یک نشریه دانشجویی در دانشگاه علامه طباطبائی خواستم که: شریعتی در دهه‌های دلیز و هنرمند بود و بسیاری از دردهای ما در دهه‌های زمان شریعتی هم است. و این نظر درستی است و اما نه همه آنها. ساختار قدرت در جامعه ما درست برعکس دوره شریعتی است. در آن دوره ساختار غیر مذهبی و ضد مذهبی بود الان ساختار کاملاً مذهبی است. آن موقع ساختار غیرگرا بود الان غسرب سبز است. ما بایستی افتراعات خودمان را با دوران شریعتی درک کنیم و گرنه در شریعتی می‌مانیم و نمی‌توانیم درمن آموزانه و الهام گیرانه بنا شریعتی برخورد کنیم. اما در عین حال اشتراکاتی هم با دوران شریعتی داریم. بحث سنت و تجدد همچنان سؤال جدی جامعه ما است. بحث نسبت دین و آزادی مسئله جامعه ما است. نسبت دین و عدالت مسئله جامعه ما است. نسبت آزادی و عدالت مسئله جامعه ما است. بحث آگاهی و فرهنگ مسئله اصلی جامعه ما است. ما مشکل فرهنگی داریم و این ها چیزهایی است که شریعتی ۳۰ سال پیش هم گفت و قبل از شریعتی روشنفکران دیگری این را گفته بودند. شریعتی این

به هر حال در تحلیل نهایی برای شریعتی انسان است و از همین جاست که به مردم می‌رسد برای طاقنی هم مینظور استراتژی اصلی شریعتی همان گونه که اشاره کردم تغییر در آگاهی و بینش انسان ها بود و کنارکرد فرهنگی در اولویت قرار داشت. یعنی باز هم ادامه پروژه‌اش، پروژه فرهنگی و اصلاحی است. خود شریعتی هم خودش را در عداد انقلابیون تاریخ ایران معرفی نکرده است. نکته من می‌خواهم خط سبز را کوچک خان را ادامه بدهم خط ستارخان را ادامه بدهم. شریعتی خودش را ادامه دهنده راه سید جمال و آقاب لاهوری معرفی می‌کند. یعنی خودش هم معرفی ای که از خودش ارائه می‌دهد، معرفی فرهنگی و سیاسی معطوف به تغییر اجتماعی است. شریعتی نمی‌خواست عبدالحمین زمین کوب بشود که خدمت زیادی به فرهنگ ایران کرده، اما در عین حال در خط دیگری حرکت می‌کند.

همانگونه که مهندس بازرگان خط دیگری را می‌رود. احمد آرام می‌گوید هر حرفی ما بزنیم بهترش را غربی‌ها زودتر از ما گفتند هم زودتر از ما گفتند. هم بهتر از ما، ما باید برویم ترجمه کنیم. بازرگان می‌گوید نه ما باید خودمان تولید بکنیم آنجا که ما نباید برای جامعه خودمان، جواب خودمان را داشته باشیم. پس شریعتی تعریفی هم که از خودش ارائه می‌دهد کسی تعریف فرهنگی است که معطوف به تغییر اجتماعی است. به هر حال شریعتی به گمان من مروج روش جدیدی در ایران بود که هر چند قبل از او هم تک افتراعی در دوران مشروطیت این مشی را در تبلیغ کردند که تا جامعه ایران آگاه نشود تا انسانها تغییر نکنند. هر تغییری برگشت پذیر است. به گمان من شریعتی مروج اصلاح انقلابی، مشی اصلاح انقلابی در جامعه ایران بود. هر چند شریعتی هم عاری از اشتباه و خطا نیست. خود شریعتی یکبار به پیچهای حسینه ارشاد می‌گوید، یک بار می‌گوید شما از دو نعمت بزرگ برخوردارید: نداشتن و نخوابستن یکبار دیگر می‌گوید: شما ۲ نعمت بزرگ دارید یکی همین نداشتن و اینکه تعلق ندارید و یکی هم رابطه مرید و مرادی است.

به هر حال تاریخ که بر اساس اراده روشنفکران قهرمانان، مبارزان پیش نمی‌رود تاریخ یک روال خاص خودش را دارد و در یک ارتباط متقابل و به تعبیری دیالکتیکی بین عینیت و ذهنیت، بین ساختارها و فرهنگ پیش می‌رود. هر کسی هم با یک طرحی وارد این توالی تاریخ می‌شود اما آن سوی توالی تاریخ نقش



دو عالم است

ان جهان

بلایها و نغمه‌ها ره‌های

قفت را می‌شکستم و در هر

ایرین غبار بامدادی پروازت

... دستهای مرا نیز شکسته اند

بریده‌اند ، پاهایم را غل و زنجیر

و چشمانم را نیز بسته‌اند . . .

و گریه بر لبانم جاریست

خبر بدش منم

من شومس بی نام ، آسمان

طعم تو را هر لحظه در خور

و بوی تنورا همواره در

شومس بی نام

دستهایم بسته است

خجسته آرزو

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

بندگی و نغمه‌ها ره‌های

قفت را می‌شکستم و در هر

ایرین غبار بامدادی پروازت

... دستهای مرا نیز شکسته اند

بریده‌اند ، پاهایم را غل و زنجیر

و چشمانم را نیز بسته‌اند . . .

و گریه بر لبانم جاریست

خبر بدش منم

من شومس بی نام ، آسمان

طعم تو را هر لحظه در خور

و بوی تنورا همواره در

شومس بی نام

دستهایم بسته است

خجسته آرزو

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

بندگی و نغمه‌ها ره‌های

قفت را می‌شکستم و در هر

ایرین غبار بامدادی پروازت

... دستهای مرا نیز شکسته اند

بریده‌اند ، پاهایم را غل و زنجیر

و چشمانم را نیز بسته‌اند . . .

و گریه بر لبانم جاریست

خبر بدش منم

من شومس بی نام ، آسمان

طعم تو را هر لحظه در خور

و بوی تنورا همواره در

شومس بی نام

دستهایم بسته است

خجسته آرزو

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

آرزوی من

بسته اند ، چشم هایم را بسته اند ، قلمم را ، انگشتم را ، دستهایم را شکسته اند ، زمامت را بریده اند لپهایم را دوخته اند ، نمی دانی چه کرده اند ؟ نمی دانی چه می کنند ؟ اما خدا تو را در من سرشته است ، آنگاه که خدا کالبدم را ساخت تو را ای آزادی به جای روح در من دمید ، و بدینگونه با تو زنده شدم ، با تو دم زدم ، با تو به جنبش آمدم ، با تو دیدم و گفتم و شنفتم و حس کردم و فهمیدم و اندیشیدم ... و تو ... ای روح گرفتار من ، می دانی ، می دانی که در همه آفرینش چه نیازی دشوارتر و دیوانه تر از نیاز کالبدی است به روحش ؟ اما ... تو را مسیر غضب های استبداد ، فراشان خلقت از من باز گرفتند ، و مرا که به تنهایی دردمندم تبعید کردند و به زنجیر بستند ، چگونه می توانند از یکدیگر بگسلند ، که نگاه را از چشم باز نمی توانند گرفت و چشم را از نگاهش باز نمی توانند گرفت ،

و من ای آزادی با تو مییم . (م آثار ۲ ص ۱۲۷ تا ۱۲۹) ای آزادی بگو هر لحظه کجایی چه می کنی ؟

تا بدانم آن لحظه کجا باشم چه کنم ؟ آزادی :



آزادی انسانی را تا آنجا حرمت نهیم که مخالف را و حتی دشمن فکری خویش را به خاطر تقدیس آزادی ، تحمل کنیم ، و تنها به خاطر اینکه می توانیم ، او را از آزادی تجلی اندیشه خویش ، بسازور باز نذاریم .

و نام مقدس ترین اصول ، مقدس ترین اصل را که آزادی رشد انسان از طریق تنوع اندیشه ها و تنوع انتخابها و آزادی تفکر و تحقیق و انتخاب است ، با روشهای پلیسی و فاشیستی پایمال نکنیم زیرا هنگامی که دیکتاتوری غالب است

، احتمال اینکه عدالتی در جریان باشد باوری فریبنده و خطرناک است .

(م آثار ص ۱۴۹)

آزادی یک مسأله وجودی است نهایی ، یک وضع است و آزادی یک «خصلت» یک درجه تکاملی انسان است که با رنج و کار و آگاهی و رشد کسب می شود . فرق است میان فسردی که از زندان خلاص می شود - وی رها است ، هر که می خواهد باشد ، حتی یک بنده یا فرد ، یا دشمن آزادی ، اما در همان حال یک انسان تکامل یافته اصیل و خودآگاه که آزاد است ممکن است به اسارت افتد و زندانی گردد .

(م آثار ۵ - ص ۶۷)

آزادی یکی از ابعاد اساسی وجود انسان است . آرمان نهایی تمام مذاهب نجات است .

(م آثار ۲ - ص ۴۴)

آزادی :

جدا کردن یک پدیده اجتماعی - یک قانون و یک عمل - از زمینه تاریخی و اجتماعی اش و مطلق و مجرد قضاوت کردنش عامیانه است ، چون هر پدیده در طی تحول نظامهای اجتماعی باز منتهای بی نهایت تا باضافه بی نهایت ، تغییر میکند و از صورت مرفعی ترین پدیدهها به صورت منحط ترین پدیدهها درمی آید .

(م آثار ۷ ص ۱۲۹)



**استعمار :**

علت اصلی پریشانی ها، استبداد است . نه استعمار و نه استعمار . این ها همه معلولند . علت دو تاست اول استعمار دوم هم استعمار

هر نقشی ، هر حرفی ، هر دعوتی ، هر سعادتی هر لذتی ، هر پیشرفتی ، هر قدرت و تمدن و فرهنگی که در مسیر «خودآگاهی انسان» و در مسیر «خودآگاهی اجتماعی» برای ما مطرح نشود اغفال اندیشه ها از انسان بودن و از مستقل زیستن است . استعمار است .

( استعمار یعنی خرد کردن مردم - از ریشه حمار است به معنی خر )

(م آثار ۴ ص ۳۰۹)

**اصلاح مذهب :**

مسئله در مذهب وجود دارد که جزء حقیقت یک مذهب می باشد ولی در اثر گذشت زمان و تغییر زمان تبدیل به عبت می شود ، بعد از آن مذهب مجموعه ای از سببها و تشریفات و مراسمی می شود که عبت است .

اصلاح مذهب یعنی عبت ها را نابود کردن و دور ریختن و بعد از آن روح و آن جهت را که در زیر این عبت ها مانده ، بیرون آوردن و نشان دادن به کسانی که پیروند ، به کسانی که جان و مال و ثروتشان را برای عبت ها می دهند (در اینجا نباید مذهب را که در دل او نیرومند است ریشه کن کنیم ) این نیرو که در عبت ها می دهند (در اینجا نباید مذهب را که در دل او نیرومند است ریشه

کن کنیم این نیرو که در عبت از بیسن می رود ، اگر در واقعها مصرف شود آنوقت ما می توانیم یک نیروی بزرگ اجتماعی را که دارد اصلاً به صورت منحط ، جامعه را منحرف می کند ، تبدیل کنیم به نیرویی که حرکت ایجاد می کند به یک نیرویی که دینامیک اجتماعی ایجاد می کند .

(م آثار ۱۲ ص ۹۱)

نقطه ضعف مذهب موجود رسمی اینست که واقعاً انسان را از انسان بودن خارج می کند و به صورت یک بنده گدای ملتس ، برای نیروهای غیبی که خارج از قدرت اویند درمی آورد ، انسان را از اراده خویش بیگانه و خلع می کند ، این مذهب رسمی است که ما الان می شناسیم .

(م آثار ۲ ص ۷۸)

**امام :**

شخصیتی است که در وجود خود الگوی شدن و در عمل خود ، رهبری است را تحقق می بخشد . چنین شخصیتی بنام امام برای پرستش نیست ، چرا که او بنده خداست و بزرگترین شخصیت عالم و برجسته ترین نمونه امام که شخص پیامبر اسلام است ، خود بهترین نمونه بندگی خداست و اساساً آمده است تا انسان را از پرستش غیر او ( شرک ) باز دارد . چنین شخصیتی که امام نام دارد فقط و فقط امام است و بس ، یعنی پیشوا ، نه در معنی فانیستی و استبدادی آن قهرمان بازی و رهبر پرستی جاهلی وضد توحیدی است بلکه در معنی امتی آن ، پیشواست ناگدارد و امت به بودن

و ماندن گرفتار آید ، پیشواست ناگدارد امت به خوش بودن . لذت پرستی تسلیم شود . بالاخره پیشوا است تا در پرتو هدایت او « امت و حرکت خویش را گم نکند » .

(م آثار ۷ ص ۳۵-۳۶)



**امامت :**

معنای امامت - که فلسفه سیاسی و رژیم خاصی است - این است که نه رژیم دموکراسی است و نه رژیم ارلی و وراثت نه رژیم استبدادی و نه رژیم طبقاتی و خانوادگی :

- اولاً امامت نظامی همیشگی نیست ، رژیمی است که به هر شکلی که باشد از نظر اعتقاد شیعه امامی در دوازده شخص معین ، محدود است ، و در این شکی نیست که بیش از این نیستند ، بنابراین نمی تواند رژیمی همیشگی باشد که اگر میبود نمی توانست اشخاص در این سلسله معین باشد .

ثانیاً: به دوره خاصی از تحول اجتماعی مربوط است یعنی دوره مدینه و جامعه اسلامی قرن هفتم و هشتم (میلادی)

بنابراین: اولاً امامت یک رژیم انقلابی است که افراد محدود دارد و ثانیاً مربوط به دوره انتقال است. دوره انتقال یک جامعه جاهلی عقب مانده منطبق به جامعه‌ای که دارای رشد فرهنگی و اعتقادی و سیاسی شده است. بنابراین امامت عبارتست از فلسفه سیاسی و نظام سیاسی خاصی که می‌توان آنرا رژیم رهبری انقلابی جامعه در یک دوره انتقالی موقت بر اساس تحقق یک ایدئولوژی و بر اساس رساندن جامعه به آستانه استقلال و دموکراسی تعریف کرد.

م آثار ۱۵ ص ۱۵-۱۲

### انسان ایده آل:

انسان ایده آل از میان طبیعت می‌گذرد و خدا را می‌فهمد. به سراغ مردم می‌رود به خدا می‌رسد. نه از کنار طبیعت و پشت به مردم.

کسی که اندیشه فلسفی، او را از سر نوشت خلق غافل نمی‌سازد و در حین حال خنرق شدن در سیاست، مردم زدگی و آوازه جویی دچارش نمی‌کند. علم، طعم ایمان را از ذائقه‌اش

معرف نمی‌برد و ایمان قدرت تعقل و منطق را در او فلج نمی‌نماید. تقوی او را پاکدامنی، بی‌نی برورد و تلاش و تعهد، دستهایش را آلوده نمی‌کند. انسان جهاد است و اجتهاد شعر و شمشیر، تنهایی، تعهد، احساس و نبوغ، قدرت،

مهر و ایمان و دانش... انسانی است با همه ابعاد درست انسانی، انسانی است که زندگی او را یک بعدی، شکسته، و از خود به در رفته با خود بیگانه، نساخته است.

او با بندگی خدا از بندگی هر چه که هست رسته است و تسلیم در برابر اراده مطلق، او را در برابر هر چیزی به عصیان خوانده است.

او تکامل خود را در ایجاد رابطه مخصوصی میان خود و خدا - خدا - چنان از مردم نمی‌فهمد، وی در تلاش برای تکامل نوع انسان با تحصیل ریاضت، گریزگی محرومیت و شکنجه در راه آزادی و نان و بر خور داری و خویشی مردم و در کسوف و رنجهای مبارزه فکری و اجتماعی است که به تقوی، کفالت و تقرب می‌رسد.

### انسان ایده آل انسانی است یا سه چهره: حقیقت:

نیکی، زیبایی، یعنی: دانش، اخلاق و هنر. او در طبیعت جانشین خداست. اراده متعهدی با سه بعد:

### آگاهی، آزادی، آفرینندگی

(م آثار ۱۶ ص ۳۱ و ۷۶-۷۳)

### انسانیت

بارزترین شاخصه انسان شود آگاهی است. جهات حرکت او تنها فلج کور و چهری مومل و فواید نیست. فزاسی (بیولوژی) و فرایز طبیعی که در ساختن انسان خلقی اش نهاده شده و با فطرتش سرشته شده نیست. در مسیر تکاملی اش به میزانیکه آگاهی‌اش رشد می‌کند نیروی انتخاب، استخدام و آفرینندگی در او قوی می‌شود

و در نتیجه بر نیروی طبیعت که نیرو حکومت می‌کند و نیروهای فطرت که او را می‌سازند، چیره می‌گردد و این چهرگی که جهت تکامل وجودی او را بیان می‌نماید انسانیت نام دارد.

### م آثار ۲۴ و ص ۱۹

### بازگشت به خویش

«بازگشت به خویش» یعنی باز یافتن شخصیت انسانی و اصالت تاریخی و فرهنگی خویش. یعنی خود آگاهی و بالآخره یعنی نجات از بیماری انسانیت فراموشی و استعمار معنوی.

و اینک در یک کلمه می‌گویم: تکیه ما به همین خویشی فرهنگی اسلامی مان است و بازگشت به همین خویشی را باید شعار کنیم. این به خاطر اینکه این تنها خویشی است که از همه ما به ماندنی‌تر است و تنها فرهنگ و تمدنی است که الان زنده است و تنها روح و حیات ایمانی است که در متن جامعه الان که روشنگر در آن جامعه باید کار کند، زندگی دارد، و پیش دارد. اما اسلام را باید از صورت تکراری و منتهای ناآگاهانه‌ای که بزرگترین عامل انحطاط است به صورت یک اسلام آگاهی بخش مسترفی معترضی و به عنوان یک ایدئولوژی آگهی دهنده و روشنگر مطرح کرد.

### برادری!

زندگی برادرانه در یک جامعه جز بر اساس یک زندگی برابریه محال است. برادری دینی وحدت ملی و یکتگی انسانی در نظام طبقاتی و اقتصادی استثمار و مالکیت فردی ما مضامین ادبی و فلسفی‌ای است که فقط به کار سخنرانی و شعر

می آید و موضوع انشاء، توحید الهی در جامعه ای که بر شرک طبقاتی استوار است منطقی است که تنها به کار تفاق می آید.

م. آثار ۲۰ ص ۲۸۱

جهت:

جهت است که به همه چیز معنی می دهد جهت است که همه چیز را بی معنی می کند، علم را هنر را، ادب را، بزنگی را، تمدن را، گلزار را، مذهب را، خدایپرستی را، جهاد را، حتی توحید و قرآن و محمد و علی را، حج و عبادت و عمل را.

م. آثار ۲ ص ۲۴۳

خودآگاهی:

یعنی وجدان خود، احساس خود، علم خود، علم حضوری نیست به خویش، خویش بی بردن به آن «من» ی که در درون من نمودین یا من هستی نمودین (پروک، پوج) و دروغین مدفون و مجهولند. و به هر حال چشم خویش در اعماق خویش خویش

انواع خودآگاهی: ۱- خود آگاهی انسانی ۲- خود آگاهی اجتماعی خود آگاهی انسانی یعنی توجه به خویش، خویش ...

خود آگاهی اجتماعی: احساس مسئولیت در زمان و در جامعه و توجه «من» به مجموعه ای که وابسته به آن هستم.

م. آثار ۲۰ ص ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸

خودسازی:

یعنی رشد همدانگ سه بعد، (آزادی - برابری - عرفان) در خویش. این سه بعد را باید مداوم و همزمان با: ۱- عبادت ۲- کار ۳- مبارزه اجتماعی، تلبس و بخشید و تقویت کرد.

م. آثار ۲ ص ۱۵۱-۱۴۸

یک انقلابی بیش از هر چیز یک جوهر مرکبگونه خود ساخته ایست، انسانی است که خویش را خود ساخته ایندولوژی را جانشین (خویش را موروثی و سنتی و فریزی) کرده است.

م. آثار ۲ ص ۱۳۳

مومینی و حرمت آن:

در فقه شیعه بر خلاف آنچه امروز در میان عوام رواج یافته آنچه مطرح است، حرمت موسیقی نیست بلکه اصطلاحی که در مشون علمی ما وجود دارد و در زبان لفظی ما عنوان می شود حرمت «شاه» است.

لغنی اصطلاحاً نواختن و خواندن «ساز» آواز است و مقصود از ساز و آواز موسیقی شهوانی و عاشقانه مغربی است که مغربی است که معمولاً با رقص های هوس انگیز کنیزکان و آواز خوانی خوانندگان تصنیف های عشقی و شهوی و بنا بر قول های معشوق یا نصیحه های مسدوح یا مجاهای تبلیغاتی متعلقانه علیه مخالف به آواز تحریک آمیز در مجالس عیاشی و شب زنده داری های اشرافی توأم بوده است.

بنابراین موسیقی را مانند هنر هنر دیگری به تخیل و تحریک، مثبت و منفی و جنسی و غزلی و به اصطلاح امروز روشنفکران «هنر مسئول» هنر در خدمت جامعه و هنر غیر مسئول یا لایمیلی (هنر برای هنر هنر در خدمت احساسات شخصی و تفنن و جنسیت و لذت) می توان تقسیم کرد.

غنا موسیقی تخیل کننده است و در نظام خلافت عملی رژیم و عامل تخیل توده ها و شیعه بنا تحریم آن بزرگترین ضربه را به دستگاه زده است.

و نقش ضد اجتماعی آن را رسوا کرده و در برابرش به مقاومت برخاسته است.

م. آثار ۷ ص ۱۶۲-۱۵۸

مکانیسم تحول اجتماعی:

به عقیده من قبل از آنکه به این یا آن مکتب اجتماعی معتقد باشیم و اختلافات ایندولوژی که خود را در جامعه روشنفکری طرح کنیم باید اذعان داشته باشیم و بر این اساس مشترک توافقی کنیم که راه و هدف هر چه باشد: اولاً: تا متن مردم بیدار نشده باشند و وجدان آگاه اجتماعی نیافته باشند، هر مکتبی و هر نهضتی عقیم و مجرد خواهد ماند.

ثانیاً: نمازند و پیشاپیش صف مردم را تنها مردم باید نجات دهند و رهبری نهضت اجتماعی باید مستقیماً در دست خود آنان باشد و تا متن مردم به خودجوئی و حرکت و خلافت اجتماعی نرسیده باشند و قهرمانان و شخصیت های شایسته ای از میان خود یا همان سیمای صمیمی و اصیل و صادق مردمی و به تعبیر بسیار زیاده عمیق قرآن: امی خویش نفرستند حضور تحسین کرده ها به نیابت از آنان هرگز نخواهد توانست آنان را کفایت کند و اگر در آغاز کار موفقاً پیروز بهایی بدست آورند ادامه راه و در مراحل که کار دشوار و سنگین می شود و وسوسه زورور هجوم می آورد، اطمینان بخش نخواهد بود.

ثالثاً: بر خلاف غفلت ذهنی که غالب تصدیق کرده ها و حتی روشنفکران بدان دچار شده این غفلت زاده ی وراسیونالیسم و سوز مبتکران است که به قول اسپنلگر بجای تعالی مستقیم با متن واقعیت و لمس آن کرده هم می نشینیم و بر اساس مقولات کانتی و میانی عقلی و منطقی و اصول میانیسم از واقعیت سخن می

پیدا نمی کند چنانچه طبیعت هم تکامل پیدا نمی کند و ثابت است.

این مذهب شناسی است که باید دانعا در تغییر و تکامل باشد و هماهنگ با تکامل دیگر ابعاد معنوی و فکری انسان شناخت مذهبی اش هم تغییر و تکامل پیدا می کند.

م. آثار ۲۳ جهان بینی و ایندئولوسژی ص ۲۵۸-۲۵۷

وحی :

مجموعه آنچه که تازل شده است- واقعیتی است ثابت و علمی و لایتنغیر و این علم ماست به این واقعیت - قران و نوع برداشت و فهمیدن و تفسیر کردن و عمل و تبلیغ کردنمان که باید بر حسب تکامل و تفسیر بشر ، و اختلال وضع نظامهای مختلف دردها و نیازها ، تحول و تکامل پیدا کند .

گونه تحول و هر گونه تکاملی را نمی کنند ، برای اینکه در کتار مذهب همانند ، در سورتیکه نه تنها مذهب با تکامل مغایر نیست ، بلکه تکامل مذهبی با ثابت بودن مفاهیم مذهبی مغایر نیست : مگر نه اینست که قوانین طبیعت ثابت است ، اما علم طبیعت ثابت است اما انسانها در رابطه با مذهب تکامل پیدا می کنند و همچنانکه انسانها در رابطه با طبیعت ثابت تکامل پیدا می کنند ، همچنانکه ثابت بودن طبیعت تکامل مغایر با تکامل علم نیست ، ثابت بودن مذهب هم مغایر با علم مذهبی نیست ، زیرا خود مذهب نیست که تکامل پیدا می کند و همچنانکه خود طبیعت نیست که تکامل و تغییر پیدا می کند بلکه رابطه ذهنی ما با طبیعت است که تغییر و تکامل دارد رابطه ذهنی ما با مذهب هم باید تغییر و تکامل پیدا کند .



این است که در عین حال که مذهب همانست که هزار و چهارصد سال پیش پیغمبر اسلام اعلام کرده و به صورت یک کتاب تدوین شده این انسانها هستند که در فهم مذهب بر حسب رشد فرهنگی و فکری شان تکامل پیدا می کنند . پس مذهب تکامل

گویییم . و غایبانه درباره آن فضاوت می کنیم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم و از آن قواعدی را استخراج می کنیم و بر اساس معرفتی که اینچنین ذهنی و دور از واقعیت بدست آورده ایم به طرح نقشه و برنامه ریزی و عمل می پردازیم و آنگاه که به سراغ واقعیت می رویم چون احساس می کنیم که با آن سخت بیگانه ایم به مسخ و تحریف آن دست می زنیم )

یکی از اصول عقلی و سیاستی که ماهه خطاهای فاحشی شده است این است که می پنداریم نفس قسر ، ستم ، احتیاج تناقضات شدید در بطن جامعه صعود منحسی تکامل یک طبقه به اوج تقدیر خویش و نفس فساد منافع ، استثمار و اقتضای جبر تساریع و عواملی از این قبیل ، خود علت تحول جبری اجتماع و وقوع عصیان و انفجار و دگر گونی خواهد بود . وقتی در ذهن خود می اندیشیم به چنین نتایجی می رسم . نتایجی که کاملاً معقول و منطقی و مستدل است و صد در صد علمی اما متاسفانه واقعیت آنرا همیشه تایید نمی کند و می بینم فقر نیست که عامل حرکت و عصیان خواهد بود بلکه احساس فقر است . شعور طبقه محروم نسبت به وضع ناهنجار طبقاتی جامعه اش او را به حرکت وای می دارد .

م آثار ۴ بازگشت ص ۹۰ و ۸۹

معرفت دینی و دین :

این مفهوم که چون مذهب منزل من الله است بنابراین لایتغیر است و عقل آدمی در مسیر رشد نمی تواند در آن حلك و اصلاح و تغییر پیدا دهد ، این نتیجه را به بار آورده که مخالفین مذهب خود این را دلیل بر کهنه شدن مذهب در طی تکامل بشر تلقی کنند و از یک طرف خود مؤمنین به مذهب به دلیل لایتغیر بودن مذهب هر

م. آثار ۷ ص ۹-۱۷۸

## خفتی چرا ...

حمید سبزواری

خفتی چرا ای چشم بیدارت نخفته  
 پای طلب هرگز ز رفتارت نخفته  
 خفتی چرا ای شب و روز بیدار بوده  
 با خستگان خفته در پیکار بوده  
 خفتی چرا، ای خفته را بیدار کرده  
 ای در ره حق بی امان پیکار کرده  
 خفتی چرا هرگز نبودى سرد و خاموش  
 خفتی چرا هرگز نمى خفتی تو بیگانه  
 خفتی چرا، اینک نه وقت خفتن تست  
 هرگز نخواهد همچو تو دلایى دردی  
 گردی، دلیری، سخت کوشی، یکه مردی  
 هرگز نخواهد چون تو امید آفرینی  
 گردیده بر بستی ترا صد دیده باز است  
 هر جمله ات جان پرور خاطر نواز است  
 رفتی اگر از دیده جا درد دل گرفتی  
 با بذل جان از سعی خود حاصل گرفتی  
 در مرگ تو ما را چه جای آه و زاریست  
 آن مرده پندارد ترا کز فهم عاریست  
 روزی اگر یک بوده ای اینک هزاری  
 بگذار نا دشمن نداند زندگى چیست  
 آزاد مردی خواجگى فرختگى چیست  
 بگذار نا دشمن به ظلم و زور نازد  
 بگذار کز جهل جنون گردن فرزند  
 در مرگ تو آری علی، ما را عزا نیست  
 میرد هر آنکو کشته راه خدا نیست  
 سوگند بر آزادی و اسلام و قرآن  
 سوگند بر تو ای مهین فرزند انسان  
 ای مرغ دل در جان هشیارت نخفته  
 یکدم زبان در کام در بارت نخفته  
 روشنگر این شامگاه تار بوده  
 شب تا سحر با رنج و محنت یار بوده  
 ای خلق ناهشیار را هشیار کرده  
 ای راه علم و عقل و دین هموار کرده  
 هرگز نمى کردی ز حق گفتن فراموش  
 هرگز نبودى خواب را در دیده ات راه  
 ای بحر دانش موسم آشفتن تست

دانشوری، شورآفرینی، رهنوردی  
 انسان نوازی، چاره سازی، اهل دردی  
 اندیشمندی، نقشبندی، تیزبینی  
 هر دفترت مشکل گشای صد نیاز است  
 تا حشر تیغ خامه ات دشمن گذار است  
 در خاطر آزادگان منزل گرفتی  
 اجر جهاد خویش را کامل گرفتی  
 در سوگ تو ما را چه جای بیقراریست  
 خون تو در جسم زمان تا حشر جاریست  
 کز دانه ای زاینده زاید کشتزاری  
 رمز خلود و مایه پابندگی چیست  
 در یوزگی، زشتی، زبونی بندگی چیست  
 بگذار نا خس پرورد، ناکس نواز  
 بگذار نا افسانه سازد حيله باز  
 باشد عزا آنجا که تسلیم و رضا نیست  
 ناپود گردد هر که با حق آشنا نیست  
 سوگند بر ارواح پاکان و شهیدان  
 ما بر سر عهدیم و سوگندیم و پیمان

چند رباعی یا یاد معلم شهید دکتر علی شریعتی

حسن حسینی

می سوخت که از تبار تیداران بود  
 در بیشه آسمان شب می غرید

ما بی خیبران را خبری دیگر بود  
 خصم زرو زور و کینه جوی تزویر

سر سلسله جنبش بیداران بود  
 در گسترده خاک عطشناک کوهر

می ساخت که از زمره معماران بود  
 چون رعد که از صحابه باران بود

بر نخل شهادت ثمری دیگر بود  
 در غربت خود ابوذرى دیگر بود

از نسل دلبران و علی وارن بود  
 چون صاعقه بود و مزده باران بود

حسن حسینی

## عطر عشق

مهسا منقبتی (دانش آموز)

جندی بیش در کویر خشک و سوزان، صدای مردی بزرگ طنین انداز دش، صدای مردی که ایمان در قلب او چنان جای گرفته بود که حضوری همیشگی داشت، ایمانی که تمامی وجودش را تسخیر کرده و او را در اسارتی لذت بخش کشیده

جریان یافته بود که دیگر هیچ

همیشگی ((فقط او را می بینی،

همه موجند، کفند، دروغند))

نثار کویر کدر و باران آرام، آرام

نشست و در رکبای آن جریان

جوانه های ایمان شکفته شدند و

و بس. در آنجا می شد عطر عشق

هوای دل انگیزش روح را متبلور

آزادی و رهایی از کویر را سر می

لحظه لحظه آن، در لابه لای شاخ



بود، آنچنان روح خدا در او

چیز نمی دید جز آن معبود

فقط او را می باهی، جز او

آری، او باران وجودش را

بر تن خشک و سوزان کویر

یافت، جریانی ابدی، و

از کویر تنها نامی باقی ماند

را استشمام کرد، چرا که

می ساخت و جکاوکان آوز

دادند، خدا، و او بود، در

و برک درختان، در قطره شبی که می درخشید و این تحویل بود که با آمدن او در کویر درون ما به وجود آمد و او

کسی بود که برای خدا ایستاد و مقاومت کرد و در آغوش خدا خفت.

## نگاهی بر دیدگاه استاد مجتهد شبستری در مورد دکتر شریعتی

(در دو زمان سال ۱۳۶۰ و ۶۷)

س - دکتر شریعتی را چگونه می شناسید و چه تصویری از شخصیت فکری - سیاسی و مذهبی او دارید؟ دکتر شریعتی را یک مسلمان متفکر انقلابی می شناسم ، او به اسلام سخت عشق می ورزید ، او با وجود اینکه مطالعات وسیعی در اصول ادیان و مکاتب جهانی داشت روحش بیش از هر چیزی تحت تاثیر دین اسلام بود . البته تحت تاثیر در حد عشق و ایمان - بنابراین او در درجه اول یک مسلمان متفکر بود . یعنی مسلمانی بود که در قرن بیستم و در جهان پر از حرفها و ایدئولوژیها و ادعاها و مشکلات و مسائل پیچیده و بن بستهایی که بر سر راه بشر قرار دارد زندگی می کرد و همه اینها را به خوبی می فهمید . و درباره همه آنها به تفکر می نشست و می خواست نسبت موجود میان اسلام و همه آنها را بخوبی بیابد و در اسلام برای این مسائل پاسخ پیدا کند . او فردی انقلابی بود به این معنا که ، هم او این نبود که وضع موجود را حفظ کند ، بلکه میخواست در رابطه با آینده کار کند . او میخواست از اسلام آنچه تفسیری عرضه کند که برای نسلهای آینده که در برابر ده ها سوال قرار دارند قانع کننده باشد ، و جوامع اسلامی بتوانند با آن تفسیر بر مشکلات بی شمار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود پیروز شوند . من شریعتی را با این سه ویژگی می شناسم ، مسلمان ، متفکر ، انقلابی .

س - یکی از نقاط مثبت اندیشه و متنی شریعتی کدام است؟

ج - یکی از نقاط مثبت اندیشه شریعتی این بود که کوشش داشت اسلام را در مقایسه با ادیان و مکاتب دیگر بفهمد . یعنی بوضوح در یاد که در رساله هر مسئله و مفهومی که امروز برای بشر وجود دارد نظر هر دین و مکتب بخصوص اسلام چیست؟ این روش بحث و بررسی دین مقبولترین شیوه ای است که در جهان امروز وجود دارد . و چون هم نیروی عقل را بکار می اندازد و هم نشانه انصاف بحث کننده می باشد مخصوصا نسل جوان را بشدت جذب می کند . آثاری که از مرحوم دکتر شریعتی در بررسی و تاریخ ادیان و بررسی مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم و مانند اینها به جا مانده ناشی از این روش برجسته او است . علاوه بر همه اینها او یک مبارز سیاسی علیه رژیم ظالم گذشته بود . اینکه از درکها و برداشتهای خود را از اسلام در شرایط مملو از اجتناب آن دوران با تمام استقامت و بردباری بیان داشت و حسینیه ارشاد را به یک سنگ مبارزه تبدیل نمود و در این راه به زندان رفت و پس از تحمل انواع ناراحتی ها در زندان برای حفظ مواضع خود و فرار از تسلیم از وطن بیادرت کرد . اینها همه بیانگر بعد دیگری از وجود او بود که همان مبارزه و انقلابی بودن او را نشان میدهد و به یک تفسیر می توانیم بگوئیم بعد دیگری از اندیشه او بود . و اما نقطه های متنی در اندیشه شریعتی در این قسمت باید عرض کنم مرحوم شریعتی در روش تحلیل جامعه و تاریخ و اصل تضاده را مینا قرار داده بود و تردیدی در حقانیت این روش به خود راه نمی داد و آن را همه جا بکار می برد . به عقیده من مرحوم شریعتی این سوال را در سازمان تفکر خود پدرستی روشن نکرده بود که آیا او معتقد است که روش تحلیل جامعه و تاریخ چیزی نیست که فقط باید از علم و فلسفه آن را گرفت و او نیز این روش را از همین راهها گرفته است . یا اینکه به عقیده او این روش و تحلیل ریشه در خود افکار و تعالیم اسلامی دارد و مثلا می توان رد پای آن را در قرآن پیدا کرد . این مساله در افکار مرحوم شریعتی مهم مانده و منشاء مشکلاتی شده است . با توجه به اینکه او علاقه مند بود فراغتی بیابد و سیستم کلی تفکر خود را بار دیگر ارزیابی نماید و مشخصات انجام نهایی این سیستم را بصورتی روشن بیان کند . می توانیم درک کنیم که شهادت او از این نظر نیز ضایعه بزرگی بود و اگر او می ماند و به اینکار موفق می شد در تدوین نهایی سیستم تفکرش می توانست این مشکل را حل کند .

س - نقش دکتر شریعتی را در انقلاب تا چه حد می دانید؟

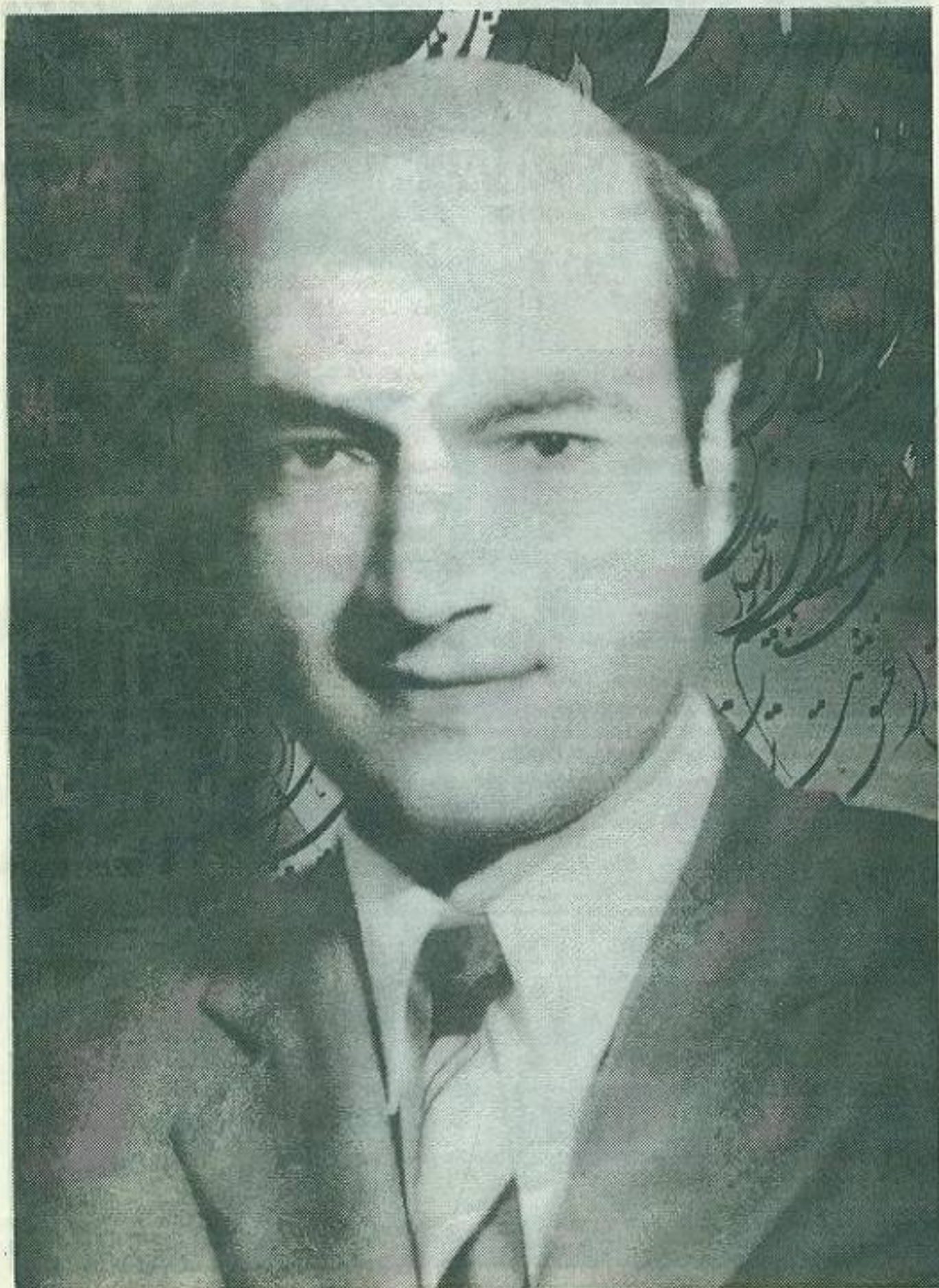
ج - نقش آن مرحوم در قیام مردم ما علیه رژیم ظالم گذشته فوق العاده مهم بود من به دو جنبه از این نقش اشاره می کنم او توانست تفسیری در اسلام عرضه کند که نوده های عظیم نسل جوان بتوانند با آن تفسیر علیه رژیم ستمگر گذشته به مبارزه برخیزند . او ایدئولوژی این مبارزه را برای عده زیادی فراهم کرد . در داخل و خارج کشور کتابهای مرحوم شریعتی برای مدت زیادی مهمترین منبع تغذیه فکری نسل جوان بود این نقش فوق العاده مهم بود . مساله دوم او بعنوان یک مسلمان روشنفکر مبارز الگوی بسیاری از جوانان را گرفت و بعنوان یک نمونه سایر اقتضار مسلمانان گردید و دلگرمی بوجود آورد .

«شریعتی در نگاه مطبوعات چاد اول صفحه ۱۶۱-۱۵۹»

سال ۱۳۶۰



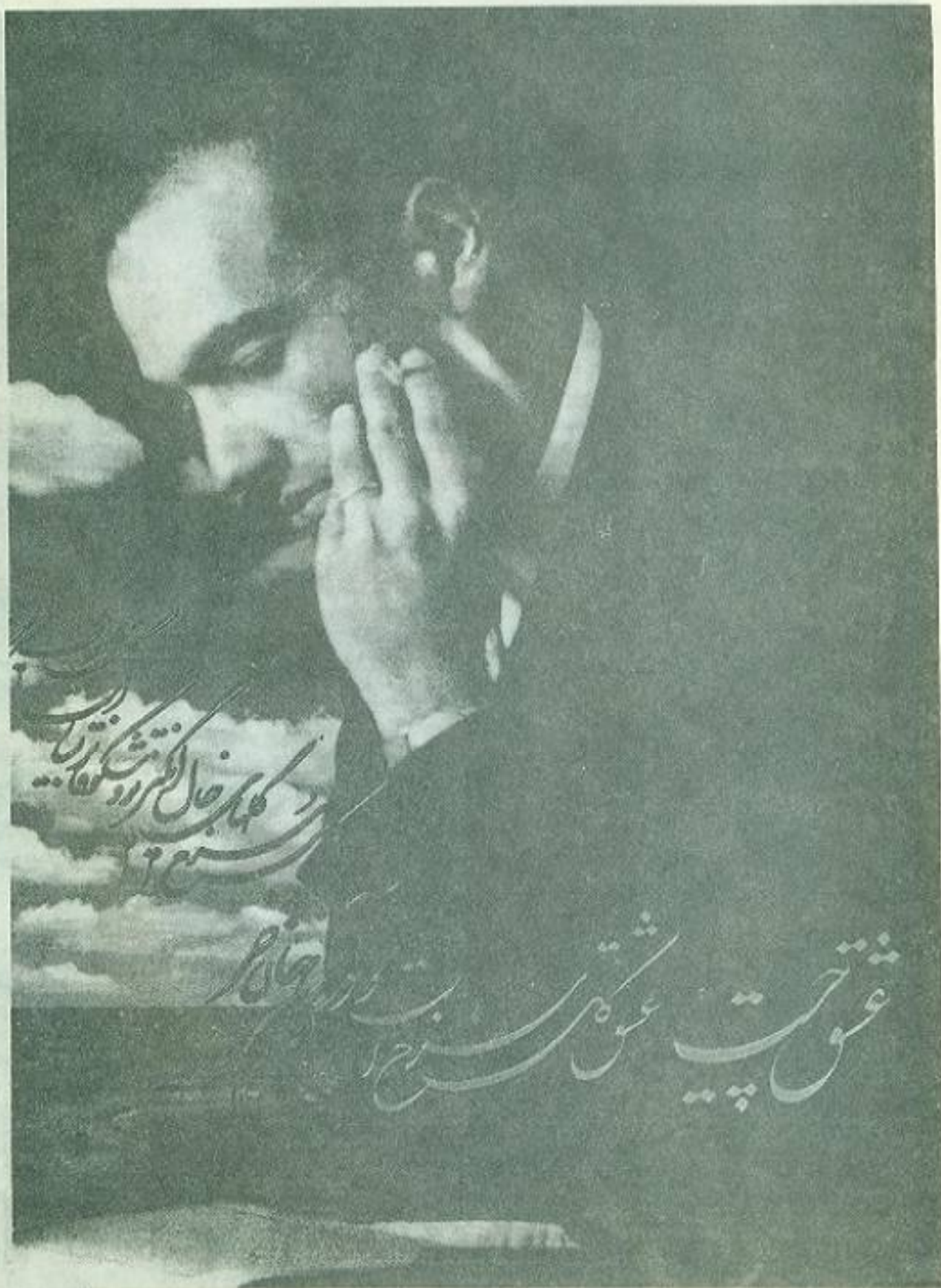




# تولد و بزرگوار شدن سازمان مردم‌آزاد

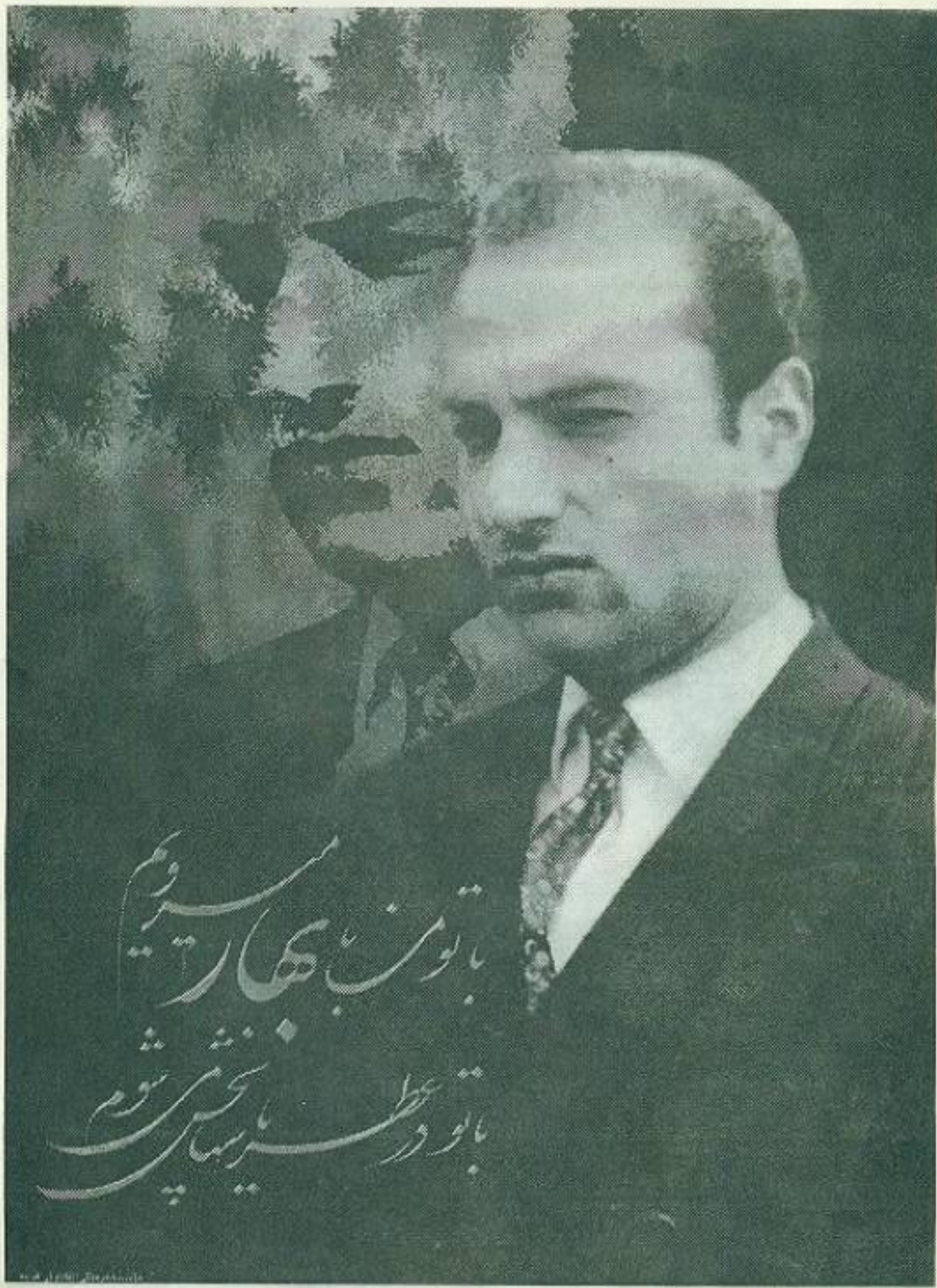
برگزیننده  
فصلنامه  
مردم‌آزاد  
و کورس‌های  
چهارگانه  
آزادگی





عشق و عشق‌ها

در کمال خیال و کمال عشق



با تو در چهارم  
با تو در چهارم



